



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه
موضوع جزئی: اهمیت استفاده از فرصت - اصول عملیه - مقدمات - مقدمه اول
تاریخ: ۲۳ شهریور ۱۴۰۴
مصادف با: ۲۱ ربیع الاول ۱۴۴۷
سال هفدهم
جلسه: ۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اهمیت استفاده از فرصت

طبق معمول، در نخستین جلسه درس اصول در سال تحصیلی جاری، بحث خویش را به کلامی نورانی از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) متبرک می‌سازیم، تا از برکات این کلمات نورانی بهره‌مند گردیم و این جلسه با نقل سخنان گوهر بار معصومین (علیهم السلام) نورانیتی پیدا کند و دل‌ها و جان‌ها و قلب‌های ما آماده دریافت علوم و معارف الهی و مقدمات و ابزارهای آن شود. در روایتی که در بحار الانوار نقل شده است، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «ما یساوی ما مضی من دُنْیاکُم هذه بأهداب بُردی هذا، و لما بقی منها أشبه بما مضی من الماء بالماء، و کُلُّ إلی بقاء و شَیک و زوال قَریب، فبادِرُوا العَمَلَ و اُنْتُم فی مَهْلِ الأَنفاس، و جِدَّةِ الأَحلاسِ قَبْلَ أَنْ تُؤْخَذُوا بِالکَظَمِ»^۱

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «به خدا سوگند، آنچه از دنیای شما گذشته است با پرزهای این برد من برابری نمی‌کند و آنچه که از آن مانده، به آنچه که از آن گذشته، شباهت آن بیش‌تر از آب به آب است.» آب‌ها با هم چقدر شبیه‌اند؟ آب معمولی، نه آبی که اموری بر آن باقی مانده عارض شده است؛ آب چقدر شبیه به آب است؟ همان اندازه، باقی مانده از دنیای شما مثل آن مقداری است که گذشته است.»

و کُلُّ إلی بقاء و شَیک و زوال قَریب: همه اندکی می‌مانند و به زودی از بین می‌روند. زوال قریب که می‌فرماید یعنی به زودی همه از بین می‌روند.

ما گمان می‌کنیم هنوز تا کوچ کردن از این دنیا خیلی فاصله داریم. به نظرمان خیلی زمان تا مرگ ما مانده است. همه ما اینگونه هستیم. اصل سفر از این دنیا را همه قبول داریم، مرگ را باور داریم، می‌دانیم که بالاخره همه ما روزی از این دنیا خواهیم رفت، اما زمان وقوع آن را خیلی دور می‌دانیم. اصل آن را قبول داریم، اما همه ما زمان وقوع آن را از خودمان خیلی دور می‌دانیم. فکر می‌کنیم اجل قرار است سراغ همه برود، بعد بیاید سراغ ما؛ در حالی که یک دقیقه بعد، یک ثانیه بعد، معلوم نیست چه اتفاقی می‌افتد. رسول خدا ابتدا این را توصیف می‌کند و می‌فرماید: آنچه که گذشته و آنچه باقی مانده، بسیار به هم شبیه است. می‌گوید آن چه گذشت با پرزهای این برد برابری نمی‌کند، یعنی خیلی کم است. آنچه هم که مانده خیلی کم است. فکر نکنیم که خیلی زمان داریم، خیلی فرصت داریم.

«فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ أَنْتُمْ فِي مَهَلِ الْأَنْفَاسِ، وَ جِدَّةِ الْأَحْلَاسِ قَبْلَ أَنْ تَوْخَذُوا بِالْكَظْمِ» پس هنوز که فرصت زندگی دارید، فرصت نفس کشیدن دارید و پشم نمدها نو است؛ و پیش از آن که گلوگاه شما فشرده شود و پشیمانی سودی نداشته باشد، به سوی عمل و کار بشتابید. این نمدها اگر نو باشد پشمش، با وقتی که نو نباشد، چه فرقی دارد؟ یک چیزهایی را به عنوان زیرزین شتر قرار می‌دهند تا زین را روی آن قرار دهند. یک پارچه‌ای می‌اندازند، روی اسب هم همین‌طور است؛ اسب، شتر، برای این که زین بر پشت آنها قرار گیرد و استوار بماند، و سختی زین به بدن حیوان آسیب نرساند، از نمد استفاده می‌کنند. پس از مدتی، که بر مرکب سوار می‌شوند یا بار بر آن می‌نهند، این نمد به تدریج پشم‌هایش می‌ریزد، سفت می‌شود و زمان تعویض آن فرا می‌رسد؛ می‌فرماید قبل از آن که به آن مرحله برسد، تا هنگامی که پشم این نمد (که اصطلاحاً به آن «آگند» می‌گویند؛ آن نمد یا گلیمی که زیر زین شتر قرار می‌دادند) تازه و نو است، فرصت هست و پیش از آن که گلوگاه شما فشرده شود یعنی مرگ فرا رسد به سوی عمل شتاب کنید. چرا که در اثر مرگ جان از انسان بیرون می‌آید، نفس کشیدن دیگر ممکن نیست، جان به لب می‌رسد و پایان می‌یابد. می‌فرماید: پیش از آن که به آنجا برسید «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ» زمانی که به آن مرحله رسیدید دیگر کاری نمی‌توان کرد.

این در واقع تأکید بر استفاده از فرصت و بهره‌برداری بیشتر برای عمل است؛ زیرا هنگامی که به آن نقطه برسد دیگر از انسان کاری ساخته نیست و هیچ سرمایه‌ای افزوده نمی‌شود.

در جلسه درسی قبل عرض کردم که آنچه به آن توصیه شده‌ایم، علم نافع است؛ علمی که برای انسان سود دارد و صلاح و فساد قلب را به انسان نشان می‌دهد، در مقابل علم ضار یا مضر، و علم خنثی. لازم‌ترین و شایسته‌ترین علوم و آگاهی‌ها و معارف، آن علوم و آگاهی‌ها و معارفی هستند که این راه را به انسان نشان می‌دهند؛ صلاح و فساد قلب را نشان بدهد. اگر امردائر شود بین این باشد که انسان علم مرتبط با صلاح و فساد قلب و روح را بیاموزد یا غیر آن، قطعاً این لازم‌تر است. این به معنای بی‌ارزش بودن سایر علوم نیست؛ برخی از علوم دیگر نیز حتی وجوب دارند و وجوب کفایی دارند، اما اگر از ضرورت بگذریم، در آن باره، این علوم، شایسته‌ترین، قابل‌ستایش‌ترین و لازم‌ترین علوم هستند.

ما مگر چقدر فرصت داریم؟ رسول خدا می‌فرماید: آنچه از عمر شما گذشته، بسیار کم، و آنچه از آن باقی مانده، بسیار کم است؛ دقیقاً مثل شباهت آب به آب. فرض کنید یک آبی است و آنچه گذشته نیز آبی است؛ چقدر به هم شبیه‌اند! این عمر از دست رفته و عمر باقی‌مانده، عین همان است؛ هیچ چیزی عوض نمی‌شود. فکر نکنید در عمر باقی‌مانده، مثلاً زمان بیشتری داریم؛ فکر نکنیم کندتر پیش می‌رود؛ فکر نکنیم اتفاق خاصی قرار است بیفتد که یک شبه ما همه آنچه را که باید کسب کنیم، به دست آوریم. عین همان است. به دست آوردن علم نافع، کسب معارف مفید و نافع که صلاح و فساد قلب ما را به ما نشان می‌دهد، این فقط و فقط با استفاده از فرصت‌هایمان ممکن است.

اگر انسان فرصت‌ها را قدر بداند، هرچه بیشتر می‌تواند به این معارف دست پیدا کند. این همه روایات بر لزوم استفاده از فرصت‌ها و این که از دست دادن فرصت، غصه‌ای است که قابل‌جبران نیست، تأکید دارند. این نه فقط در رابطه با علم نافع، که در رابطه با همه علوم چنین است؛ اصلاً در رابطه با هر کاری.

در کلامی از امام متقیان، امیر مؤمنان (علیه‌السلام) چنین آمده است: «بَادِرْ بِالْفُرْصَةِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً»؛ فرصت را دریابید، پیش از آن که باعث غم و اندوه شود. یعنی از دست دادن آن، انسان را اندوهگین کند. چه فرصت‌هایی را هر یک از ما داشتیم و

می‌توانستیم از این فرصت‌ها که فرصت‌های طلایی بودند، بهره بگیریم و پیشرفت کنیم. مگر آنان که مؤثر بودند، مفید بودند به حال خودشان، به حال جامعه، افراد خاصی بودند و امکانات خاصی داشتند؟ بسیاری از موفقیت‌ها حتی از ناحیه صاحبان استعداد متوسط، در اثر استفاده از فرصت‌ها حاصل شد. یک استعداد، هرچند هم عالی، اما وقتی قدر فرصت‌ها را نداند، طبیعی است که به مقصود نمی‌رسد.

لذا، اگر بخواهم در آغاز سال تحصیلی، دو توصیه یا در واقع یک تأکید و یک توصیه؛ یک یادآوری و یک توصیه از زبان معصومین، به طالبان دانش و علم الهی داشته باشم، در دو جمله که از این دو روایت یعنی یکی از امام کاظم (علیه‌السلام) که در درس فقه نقل کردم و دیگری از رسول خدا (صلوات‌الله و سلامه علیه) استفاده می‌شود این است که:

اولاً تأکید کنم بر اهمیت این مسیر و بستری که توفیقش را خداوند به ما داده است؛ که بستر تحصیل علم نافع است، علمی که صلاح و فساد قلب را به ما نشان می‌دهد. گفتم بستر قابلیت را فراهم می‌کند، نه اینکه حالا هر کسی این علم را اندوخت و فرا گرفت، دیگر به تمام معنا به مقصود رسید.

ثانیاً استفاده از فرصت و زمان و وقت؛ که هرچه انسان از معارف الهی بیشتر بداند، به عمق صلاح و فساد خویش بیشتر پی می‌برد، حرکتش منضبط تر و منظم تر خواهد شد و این در واقع، موجب ارتقاء انسان و جایگاه او در هرم هستی است. ممکن است در دنیا، کسی به حسب ظاهر، اعتبار و موقعیت و نام و نشان و شهرتی نداشته باشد، اما این دنیا از ابتدا تا انتهایش چیزی نیست؛ عمده آن است که در سرای ابدی که انسان زندگی جاویدان دارد در چه جایگاهی، در چه موقعیتی و در چه مرتبه‌ای قرار بگیرد. آن جایگاه، محصول تحصیل علم نافع و استفاده از فرصت است. «بَادِرُوا الْعَمَلَ»؛ به سوی عمل بشتابید و پیش از آن که پشیمانی به سراغ انسان بیاید و دیگر امکان کسب این امور نباشد، باید خودمان را انشاءالله مجهز کنیم.

اصول عملیه

ما از ابتدای بحث اصول که سال‌ها قبل آغاز کردیم به مباحث حجج رسیدیم، امارات را یک به یک ذکر کردیم؛ ظنون، ظواهر و خبر واحد و بنای عقلا. بحث از امارات تمام شد، اما بحث اصول عملیه باقی ماند.

اصول عملیه نیز از حجج است، ولی با امارات فرق دارد. اگر خاطرتان باشد، شیخ انصاری در «رسائل»، بحث از اصول عملیه را با این ترتیب مطرح کرد که برای انسان حالات مختلفی پیش می‌آید: گاهی قطع دارد، گاهی ظن پیدا می‌کند و گاهی شک. حالات سه‌گانه را برای مکلف تصویر کرد. سپس برای هر یک از این حالات سه‌گانه مطالبی را بیان فرمود: گاهی برای انسان یقین به حکم پیدا می‌شود، گاهی ظن به حکم پیدا می‌شود و گاهی شک. آنگاه اصول چهارگانه عملیه را در این مجاری قرار داد. این مجاری مورد اشکال قرار گرفته که آیا اساساً این تقسیم بندی‌ها درست است یا نه؟ و بیان‌های جایگزینی برای بیان شیخ انصاری پیشنهاد شد.

مقدمات بحث

پیش از آن که وارد خود این اصول عملیه بشویم، ابتدائاً چند مطلب را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم: مقدمه اول این است که این اصطلاح، از کی پیدا شد؟ از چه زمانی این اصطلاح وارد کتب علمی ما شد؟ مقدمه دوم درباره پیشینه و سیر تطور اصول عملیه است.

مقدمه سوم اینکه بحث از اصول عملیه از مسائل علم اصول محسوب می‌شود یا نه؟ زیرا ما برای مسئله اصولی ضابطه گفتیم؛ گفتیم برای این که یک مسئله‌ای از مسائل علم اصول محسوب شود، باید این ضابطه را داشته باشد. خب، می‌خواهیم ببینیم اولاً آن ضابطه چیست؟ و در مباحث اصول عملیه قابل تطبیق هست یا نیست؟

مقدمه چهارم این که نسبت بین اصول عملیه و امارات چیست؟ آیا اصول عملیه و امارات در عرض هم هستند یا در طول هم؟ زیرا از بعضی عبارت‌ها به دست می‌آید که نزد متقدمین، اصول عملیه هم‌عرض کتاب و سنت بوده است. اصطلاح اصول عملیه را با مسامحه می‌گوییم، اصول عملیه و امارات چه نسبتی با هم دارند؟ تقدمشان از چه باب است؟ این‌ها مسائلی است که اجمالاً لازم است درباره آن‌ها صحبت شود.

مقدمه اول

بدون تردید، اصطلاح «اصل عملی» با همین عنوان، در کلمات و عبارات فقها و اصولیین متقدم نبوده است. شاید از بعضی از تعبیر مرحوم محقق حلی، صاحب «شرایع» بتوانیم به دست آوریم که اشاراتی به عنوان «اصل» یا «اصل عملی» داشته‌اند ایشان می‌فرماید: «الاجتهاد فی العمل بدلالة الأصل و دلالة الاحتیاط و غیر ذلک»^۱ این می‌تواند مشعر به اصل عملی باشد؟ اما تعبیر «اصل عملی» را ندارد.

ظاهراً برای اولین بار تعبیر اصل عملی را ملا احمد نراقی به کار برده و صاحب هدایة المسترشدين نیز از آن استفاده کرده است. یعنی این یک اصطلاح قدیمی نیست. مثلاً زمان شیخ طوسی و سید مرتضی و شیخ مفید این اصطلاح اصل عملی نبوده. بله کلمه «اصل» در کلمات آنها به کار رفته است، کلمه اصل در عبارات متقدمین آمده ولی به معنای اصل عملی نبوده. چند تا کاربرد و چند تا معنا داشته است.

گاهی اصل را به کار می‌بردند در بحث قیاس؛ از مقیس و مقیس علیه به عنوان فرع و اصل یاد می‌کردند. شهید ثانی کلمه استصحاب یا اصل را جایگزین مقیس علیه کرده یا دیگران. لذا گاهی اصل به کار رفته، ولی به معنای یکی از سه رکن قیاس مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گاهی مراد از اصل اعم از اصل عملی و بوده است.

گاهی اصل گفتند که از آن مثلاً خصوص برائت یا احتیاط اراده شده است. پس اصطلاح اصل عملی در کلمات متقدمین به کار نرفته است.

اما مهمتر از اینکه اصطلاح اصل عملی در کلمات متقدمین بوده یا نبوده این است که اساساً ردپایی از حقیقت اصل عملی در عبارات فقها و اصولیین متقدم می‌توانیم مشاهده بکنیم؟ یا اگر مثلاً به مناسبتی به یک مطلبی اشاره کردند که از نظر محتوا همان است، اما با چه عبارتی از آن یاد کردند؟ این خیلی مهم است.

آنچه که امروز به صورت شفاف درباره مجاری اصول عملیه می‌گویند، مسلماً به این شکل در گذشته نبوده است. این طبیعی هم هست؛ علوم در طول زمان تکامل پیدا می‌کند. مثلاً ما حتی ممکن است بتوانیم از برائت، استصحاب و احتیاط در کلمات گذشتگان نشانه‌هایی ببینیم، ولی چیزی به عنوان اصل تخییر در عبارات کمتر دیده شود.

^۱ معارج الاصول، ص ۲۷۱.

مرحوم شهید صدر در آغاز این بحث یک مطلب نسبتاً کوتاهی را بیان کردند؛ قابل استفاده است. ادعاهایی را ایشان آنچه مطرح کرده است که به نظر می‌رسد بعضی از آنها جای تأمل دارد.

این که اصول عملیه در میان شیعه چه پیشینه‌ای داشته است، این خیلی مهم است که حالا انشاءالله ما به آنچه می‌پردازیم. آنی که الان گفتیم بیشتر راجع به اصطلاح آن بود، اما اینکه در گذشته به چه عنوانی مطرح شده، این را انشاءالله به آن خواهیم پرداخت. به علاوه این که نزد عامه، اصول عملیه چگونه بوده و آنها چه تلقی داشتند؟ اینجا یک بحث‌هایی است که فکر می‌کنم قابل توجه باشد و ما به آن خواهیم پرداخت.

والحمد لله رب العالمین»